



دقت باز پرس و جواب محمد ابراهیم بیگ بخوبی حقیقت کشف می گردد که تمام این بیانات روی دستور و شعاع نظر فقط به احمدی و آقای راسخ بوده است که بهر قیمتی است برای آنها دامی گسترده گردد. اگر از تمام آقایان دکترها و کارشناسان استعلام شود، تصدیق خواهند کرد، ممکن نیست کسی در دست چراغ قوه داشته باشد و با دست دیگر آمپول را تزریق نماید. چنانچه نظر بنده را قاضی تحقیق داشته و در صفحه ۱۵۳ از مشارالیه سؤال نموده است.

«معقول نیست که بوسیله اثر کسیون او را بخواهند بکشند، و او دستش را بالا نماید. و سؤال دیگر این است، معقول نمی باشد که سردار اسعد با رضایت و با دانستن اینکه می خواهند او را بکشند راضی به این امر شود، خوب است بگوئی چه اشخاصی به احمدی کمک نموده اند، آمپول را تزریق نموده اند.

ج - حقیقت آنست که عرض کردم دیگر اطلاعی ندارم. با اینکه آقای مستنطق می دانسته است تمام این اظهارات و بیانات فرمایشی است، باز به اظهار او ترتیب اثر داده اند. آقای باز پرس در تاریخ ۲۱/۸/۲۶ تحت مواضعه و تبانی قرار بازداشت محمد ابراهیم بیگ را داده است.

معلوم نیست مراد از این مواضعه و تبانی چه بوده، آقای راسخ که در توقیف بوده و احمدی نیز بازداشت بوده است. با توقیف دونفر نامبرده دیگر عنوان مواضعه و تبانی در مورد بحث صادق نیست، جز اینکه بگوئیم ذهن آقای قاضی تحقیق را مشوب کرده اند که قرار توقیف محمد ابراهیم بیگ را بدهند، تا بعداً بتوانند او را حاضر و اظهارات دیگری را برفع شاکی خصوصی نمایند، با توجه به تحقیقات جلسه دوم محمد ابراهیم بیگ و انطباق تحقیقات دو جلسه او مغایرت و مخالفت کامل و تناقض اظهارات شاهد کذائی را مدلل می دارد. حال مراجعه کنیم به تحقیقات جلسه سوم که بعد از توقیف محمد ابراهیم بیگ بعمل

آمده است. آقای بازپرس توجه داشتند که محمد ابراهیم بیگ آنچه را می گوید دروغ است، و بهمین نظر در صفحه ۱۶۱ از او سؤال شده است «شما در بازجوئی جلسه اول اظهار داشته اید غیر از احمدی احدی حق ورود به اتاق سردار اسعد را نداشته، در صورتیکه محمدیزدی سرپاسبان شماره ۳۰ اظهار می دارد به اتفاق سه نفر پاسبان دیگر به زندان شماره یک، که زندان سردار اسعد بوده است، آمده اند که بند کتر احمدی کمک نموده و دوا و غذا به سردار بخوراند. و بعد از وارد شدن به اتاق سردار اسعد، دیده اند تو بالای سر، سردار ایستاده و سلطان جعفر خان طرف دیگر، و احمدی اصرار می نموده است که دوائی را تهیه نموده است، جواب داده است در جلسه قبل این قسمت از نظر رفته بود. زیرا بواسطه ضعف قوا فراموش نموده بودم، فعلا که یاد آوری شده، بخاطرم آمد شب دوم ورود سردار اسعد، احمدی و سلطان جعفر خان به اتاق سردار اسعد، دیده اند او بالای سر، سردار ایستاده و سلطان جعفر خان به سردار اسعد داد، و سردار اسعد پرتقال ها را پوست کند و خورد. و احمدی رفت دوا در گیلاسی تهیه نموده و آورد و به سردار اسعد تکلیف نمود که دوا را بخورد، سردار اسعد می گفت: پرتقال حالت او را بهم زده، و دوا نمی خورم. و درست نظرم آمده بعد از اصرار دکتر و امتناع سردار از خوردن دوا، سلطان جعفر خان گیلاس دوا را از دکتر احمدی گرفت و گفت من می خورم... الخ»

جلسه سوم تحقیق بعد از توقیف او شروع شده است، و به مجرد سؤال بازپرس بنحوی که قرائت نمودم اظهار نموده است مرا بردند به اتاق سردار اسعد، و احمدی پرتقال به او داد، و او پوست کند و بعد کاسه دوا برای او آورد.

اگر پرتقال مسموم بود، دیگر دوا آوردن برای سردار معنی نداشته است. و اگر پرتقال مسموم نبود و بدون درخواست سردار اسعد دوا برای او آورده اند، عقلائی بنظر نمی رسد. و فاصله دوا و پرتقال چقدر بود که خوردن پرتقال حال او را بهم زده است.

از هر طبیعی که استعمال کنید، تصدیق خواهد کرد تا سم در خون وارد نشود، عمل و اثر خود را ظاهر نمی کند، هر سم مهلکی را کسی بخورد، شاید يك ساعت بیشتر فاصله داشته باشد تا عملیات خود را در بدن تمام، و داخل در خون گردد. از همه بیشتر موضوعی که جلب نظر می کند، این است. زندان آن روز مجاور اتاق های تأمینات بوده و تاریک بوده است.

اصولا زندان تاریک و نمره يك، سوراخ و منفذ ندارد. حبس انفرادی بوده، و جای او بسیار تنگ بوده، چگونه قابل تصور است تختخواب در حبس انفرادی برای سردار اسعد بگذارند، و سلطان جعفرخان و محمد ابراهیم بيك و دکتر احمدی در اتاق ایستاده باشند، و بعد سه نفر پاسبان دیگر هم وارد اتاق شوند. اگر چنین بوده است، باید گفت تاریک نبوده، و سالن وسیعی بوده است. و چگونه قوای حافظه او با او کمک کرده، دروغی را بگوید که دو ساعت بعد از نصف شب گزارش را به رئیس زندان داده، و رئیس زندان او را در پاکت بزرگی گذاشته، و رفته است. ولی ۷ نفر که بقول او به اتاق سردار اسعد رفته اند، او فراموش نموده است، نزد قاضی تحقیق بیان کند.

خوب است دقت شود، اینها تمام زمینه سازی بوده، برای بیچاره کردن آقای مصطفی راسخ والا منطق و عقل ما را بهراستی این بیانات سوق نمی دهد.

در صفحه ۱۶۳ از محمد ابراهیم بيك سؤال شده است «در صورتیکه شما مسئول اتاق سردار اسعد بودید، به چه وسیله شام و ناهار به او می دادند؟»

چ سردار اسعد خودش از ترس اینکه دوا در غذای او داخل می کنند، غذا نمی خورد. از روزی که من مأمور اتاق شدم، غذائی برای او نمی فرستادند، در ظرف هفت یا هشت روز که در زندان شماره يك بود، ابداً غذائی به او ندادند. اگر فرض شود به اینکه

مشارالیه در بیانش صادق بوده، دیگر چه احتیاجی به آمپول سم بوده است، زیرا هفت روز کسی غذا نخورد، برای او قوائی باقی نمی ماند. و از طرفی آلام روحی و بیاد آوردن خاطره های گذشته زندگانی، و مجسم نمودن هیولای مهیب دشمن را در مقابل خود، کار تمام بوده است. بسیار خوب نظر این بود که به او غذا ندهند، او از گرسنگی، بخواب ابدی رود، دیگر چه احتیاجی بوده است غذا را از زندان پائین بیاورند و بین فقرا و زندان پائین تقسیم کنند. در همان زندان قصر بین زندانی های فقیر تقسیم می کردند، و زحمت پائین آوردن را هم بخود نمی دادند. پس اگر مورد قبول است که غذا در زندان قصر پائین آمده، باید قبول کنیم به مرحوم اسعد هم داده شده، و این اظهارات افسانه است. خیلی مورد تأسف است آقای بازپرس تمام اسناد رسمی اداری را کان لم یکن شناخته، و به اظهارات قلابی و بی حقیقت محمد ابراهیم بیک که او را اجباراً و ادار به اظهارات خلاف حقیقت نموده اند، استناد جسته و به اختلاف گوئی های او ابداً رسمیت نداده اند. در صورتی که این اختلاف گوئی ها کاملاً بی حقیقت بودن پرورنده را مدلل می دارد. موضوع دیگر که جلب نظر می نماید این است که در صفحه ۱۶۳ از محمد ابراهیم بیک سؤال شده است:

«در صورتیکه جریان امر می رساند سردار اسعد را روز دوم فروردین از زندان مرکزی به زندان موقت آورده اند و شب جمعه ۱۳۱۹ ر بقتل رسیده است. در ظرف این مدت چند مرتبه دکتر احمدی نزد او رفته و غیر از پرتقال دوا و آمپول به او داده اند بگو.»

آقای بازپرس که تحقیقاتش تمام نبوده است، تا بتواند اظهار عقیده نماید و بگوید او را بقتل رسانیده اند، چگونه با داشتن این نظر قادر بوده است حقیقت را بیان کند، و چگونه اظهارات متهمان به ایشان تأثیر می کرده است، در صورتیکه همانطور که در مقدمه بیاناتم بعرض رسانیدم، قاضی تحقیق و یا دادستان و یادادرسان بهیچوجه به اصحاب دعوی نظری ندارند. و روی احساسات صحبتی نمی کنند. و

مطابق قانون به پرونده عمل وارد می‌شوند. و دلائل بنفع متهم را از نظر اصول حقوقی اقوی می‌شمرند، و در مورد بحث متأسفانه محوق موکلم رعایت نشده است، و شاهی که سراپا خلاف گفته و اظهاراتش متکی به پایه و اساس نبوده است، او را حجت قرار داده و بجای آنکه يك چنين پاسبان دروغگوی بی‌حقیقتی را بنا به اظهاراتش متهم شناسند، او را آزاد و موکلم آقای راسخ را بدون هیچ دلیل تعقیب نموده‌اند.

در هر حال برای شناختن این شاهد بی‌ایمان، لازم است به جواب او توجه شود: «شبى که پر انتقال را احمدی و سلطان جعفر خان به سردار اسعد دادند، حال او خراب شد، و از همان روز سسکه به او دست داد، روز بروز شدت پیدا می‌نمود، همه روز نزدیک به غروب، احمدی و سلطان جعفر خان می‌رفتند که دوائى به او بدهند، و سردار اسعد نمی‌خورد. و بواسطه قی و اسهال وضعیت او فوق العاده خراب و غیر از خرخر و سسکه کاری نمی‌کرد. و در حضور من دیگر دوائى به او ندادند. شب آخر، نصف شب احمدی آمده آمپول بزرگی در دست داشت و ارداتاق شد. با آنکه سردار اسعد قوه مقاومت نداشت، فقط با زحمت گفت: انالله وانا الیه راجعون و پس از فحش دادن به احمدی، احمدی جلو رفت و آمپول را بدست او زد و در را بست. دو ساعت بعد سردار اسعد فوت نمود. که من رفتم گزارش دادم.» با ملاحظه به پاسخ محمد ابراهیم بيك، بی‌حقیقتی اظهاراتش مدلل است. در تحقیقاتی که از او در جلسه دوم شده است، چنین اظهار داشته است: «پس از فوت، راپرت را به اتاق سرهنگ راسخ بردم، و سرهنگ گفت اگر به کسی بگوئی اعدامت می‌کنند» در صفحه ۱۶۵ اظهار کرده است: «و مخصوصاً سرهنگ راسخ مرا خواست و گفت اگر قضیه سردار اسعد را بجائی اظهار کنی، اعدام خواهی شد». این اظهار با بیانی که قبلاً نزد باز پرس نموده، کاملاً مغایر و مخالف است، پس با توجه به اوراق تحقیقیه مشارالیه و بیانات متناقض او، بی‌اعتباری دلیل آقای دادستان ثابت و مسلم است.

جلسه چهارم تحقیقات محمد ابراهیم بیگ :

مشارالیه از بازداشتگاه اطلاع داده که مرا احضار نموده، و مطالبی دارم بعرض رسانم. فوراً بازپرس مشارالیه را از زندان احضار و شروع به بازجوئی نموده است. پس از یک رشته اظهارات و اطمینان، آقای قاضی تحقیق به او به اینککه موجبات استخلاص تو فراهم خواهد شد، چنین بیان کرده است: «همانطوری که عرض کردم. خدا را شاهد می گیرم، مطالبی را که امروز عرض می نمایم عین حقیقت است». مشارالیه در تحقیقات اظهار داشته است: «یاور مهدی خان معاون زندان شماره یک آمده و اظهار داشت، رئیس زندان امر نموده است که بواسطه آوردن سردار اسعد از زندان مرکزی به زندان موقت نباید از زندان خارج شوی، زیرا همه ترا شناخته و می دانند مأمور قدیمی زندان هستی، و ممکن است از تو زیرپا کشی کنند، و بدانند از زندان مرکزی به زندان موقت سردار اسعد انتقال پیدا کرده است». این بیانات مورد اعتماد و اطمینان نیست، زیرا اگر ما دقیق شویم و اوضاع گذشته را از زیر نظر بگذرانیم، و اقتدار آن روز حکومت را یادآوریم، بدون هیچ تفکر تصدیق خواهیم کرد که با وجود زندانی شدن مرحوم اسعد، و ثبت در دفاتر زندان و توقیف تمام آقایان بختیاریها، جامعه آگاه شد که بختیاریها دچار بی مهری پادشاه می باشند، و چون حکومت آن روز هم از کسی بیم و وحشتی نداشته، و وقتی به مثل سردار اسعد کسی را توقیف می کند، چه جای ترس برای حکومت بوده است که معاون اداره زندان بیاید به مندرس ترین مأمور بگوید: تو باید مأمور بت مرحوم اسعد را عهده دار شوی، زیرا مردم در خارج

از توزیر پاکشی می کنند. تمام مأمورین زندان، حتی زندانیان می دانستند مرحوم اسعد توقیف شده، و بوسیله اتومبیل کرایه به زندان شهر منتقل شده است. اگر این منظور بود که کسی نداند و نفهمد، با اتومبیل کرایه به زندان پائین آورده نمی شد. و در دفتر کشیک خارج زندان مرکزی مربوط به فروردین ۱۳۱۳ صفحه ۲۹۴ و قعه شماره ۷۱، انتقال سردار اسعد را در ساعت ۶۵۰ عصر از زندان قصر، به زندان شهری ثبت نمی نمودند.

عبارت ثبت شده در دفتر نامبرده را قرائت می نمایم:

«وقعه ۷۱ خروج محبوس در ۶ عصر، سردار اسعد بختیاری تحت مراقبت جناب معاون محترم و جناب مدیر محترم، از محبس خارج و بوسیله اتومبیل کرایه ۱۱۴۷ که راننده یحیی شوفر دارای تصدیق ۱۰۱۶ بوده» و بموجب دفتر وقایع زندان موقت شهری صفحه ۳۰۹ و قعه ۵۱ کرایه اتومبیل پرداخته شده و عبارت منعکسه در دفتر از این قرار است: «کرایه اتومبیل مبلغ ۱۰۰ ریال، بابت ایاب و ذهاب به زندان مرکزی توسط شعبه مباشرت محبس به اینجناب یحیی شوفر واصل گردید» پس با توجه به اینکه دفتر زندان بالا خروج مرحوم اسعد را در ساعت معین با همراهی اشخاص معین، و تعیین شماره اتومبیل و معرفی شوفر با تعیین شماره تصدیق او، و پرداخت کرایه آن از طرف مباشرت محبس، نشان می دهد که هیچ در نظر نبوده است، مرحوم اسعد را ندانند به زندان پائین منتقل شده است، بعلاوه وقتی که همه توقیف او را فهمیدند دیگر زندان قصر و یازندان پائین تأثیری در امر نداشته است، و مأمورین زندان، مأمورینی بوده اند که دائماً در رفت و آمد بوده، به زندان می رفتند، اتاق ها را می دیدند، همه می فهمیدند، زندانی وارد یا خارج می شود، و اگر بنا بود تحقیق و زیرپاکشی از محمد ابراهیم بیگ شود، همین فکر برای دیگران وارد بود. پس این بیان محمد ابراهیم بیگ مقرون به حقیقت نیست، و با توجه به آن تصدیق خواهد شد که این فکر عامیانه ایست. و از طرف دیگر اگر این نظر بود،

عامری معاون زندان به مدیر محبس دستور می داد و مدیر محبس به پایور کشیک، و پایور کشیک به وکیل کشیک، و سلسله مراتب را طی می کرد، و در دفتر وقایع هم منعکس می گردید. چنانچه دفتر نشان می دهد، یکی از همردیف های او مریض شده، یک شب او فوق العاده کشیک داده است، چه ارتباطی با موضوع دارد، و چه امتیازی محمد ابراهیم بیک با دیگران داشته است، اگر خیلی بخواهیم سطح فکر را توسعه دهیم، باید محمد ابراهیم بیک را گناهکار شناسیم. زیرا چنین معلوم می شود اگر سوء قصدی بود با مداخله محمد ابراهیم بیک بوده است. و عقلانی بنظر نمی رسد. و کوچکترین عملی که واقع می شده است مأمورین مسئول موظف بوده اند وارد دفتر ثبت وقایع کنند چنانچه بطوری که اشاره نمودم، دفتر زندان قصر ورود مرحوم اسعد را ثبت کرده و انتقال او را به زندان پائین در ساعت معین دفتر خارج زندان قصر نشان می دهد. اگر حقیقتاً نظر چنین بود که اسمی از مرحوم اسعد در دفاتر زندان نباشد، باید در هیچ یک از دفاتر زندان اسم آن مرحوم ثبت نشده باشد، و تازه اگر به مأمورین دستوری را برخلاف مقررات اداری مقام مافوق امر کند، مأمورین مذکور باید سند کتبی در دست داشته باشند، والا موظف به انجام آن نبوده اند. با توجه به اوضاع و جریان و اینکه محمد ابراهیم بیک مأمور مخصوص نبوده، و تمام مأمورین در حکم واحد بوده اند، نمی توان اظهارات دروغ او را منشاء اثر دانست، و بفرض اینکه عامری به او دستور داده که نرود، چه دلیلی در دست است که آقای راسخ به عامری این امر را کرده باشد، و عامری به چه مجوزی این عمل را انجام داده است، اگر عمل مزبور جرم است، گناهِش بفرض ثبوت بعهدہ عامری است، نه موکلمه آقای راسخ، زیرا محمد ابراهیم بیک بیان نمود عامری چنین گفته و دلیلی که ثابت کند عامری به محمد ابراهیم بیک یک چنین اظهاری نموده است و آنهم به دستور آقای راسخ بوده است، بهیچوجه مستند به دلیل نمی باشد، و یا جهات گفته شده، مسئولیتی متوجه موکلمه آقای راسخ می گردد. و با

عطف نظر به تحقیقاتی که از ابراهیم بیك شده نگفته است آقای راسخ به زندان شماره يك آمده، و یا حضور آدستوری داده و یا انتقال مرحوم اسعد به شهر با او نبوده است. جز اینکه اظهار نموده است پس از فوت گزارش را در دو ساعت بعد از نصف شب نزد آقای راسخ برده و آنهم با مواردی که قبلاً بعرض رسانیدم، معلوم و محقق گردید که دروغ بوده است و عدول از شهادت و اختلاف گوئی او بی گناهی آقای راسخ را مدلل می‌دارد.

اینکه گفته است: «پزشك احمدی نعلبکی خواست و دوائی درست کرد، و انژکسیون بزرگی تهیه کرد و به سردار اسعد گفت دستت را بده تا انژکسیون بزنم، و سردار اسعد قدرت حرکت نداشت، چون در این قسمت بطور تفصیل بعرض رسانیدم که عادتاً معقول نیست کسی که می‌داند می‌خواهند او را مقتول کنند، با طیب خاطر دستش را بلند کند. و آمپول سمی که در حضورش تهیه شده، به او تزریق نمایند، بلکه تمام وسائل کار را در خارج تهیه و بمجرد ورود منظور خود را اجرا می‌کنند.

خلاصه هیچ يك از اظهارات او با اختلاف گوئی هائی که نموده است، دلیل قضائی شناخته نخواهد شد. مخصوصاً اظهار اخیر او: «من رفتم قضیه را به عزیزالله خان گفتم، گفت ما که دستوری نداریم، برگشتم و رفتم داخل زندان شماره يك شدم، و بعد از روشن شدن، دست نماز گرفته و مشغول خواندن نماز بودم که صدای در زندان آمد، حسن آقا رفت در را باز نمود، عزیزالله خان با چند نفر از زندانیان آمده جنازه سردار اسعد را داخل حمام، در آگاهی نمودند»

این قسمت از اظهارات او مکذب قسمتی است که گفته است: دو ساعت بعد از نصف شب گزارش را به آقای راسخ داد، و بخوبی مدلل می‌گردد که بهیچ وجه گزارش را به آقای راسخ نداده است، و آنچه را که گفته دروغ بوده است.

قسمت دیگر که احتیاج به روشن شدن دارد، این است «در

صفحه ۳۴۳ اظهار نموده، حسین نیکوکار مدیر زندان وارد زندان شماره یک شده، و مرا پای جرز سرپوشیده برده، و مبلغ یکصد ریال به من داد و گفت: رئیس زندان این پول را برای تو داده، و خودت برو نزد رئیس، کاری با تو دارد، و از ساعت ۸ صبح گذشته بود من نزد آقای راسخ رفتم، گفت وقتی سردار اسعد را آوردند، پالتوی او چه شد، عرض کردم اطلاعی ندارم. گفت برو ببین چه شده، مراجعت نمودم در اتاق سردار اسعد پالتو کنار تحت سمت چپ افتاده، و کفش های سردار اسعد پائین تخت بود، برداشتم به اتاق سرهنگ بردم، گفت بگذار جلو قفسه که اشیاء زندانی ها در آن قفسه بود، گفت: پسر مبادا این مطلب را به کسی بگوئی، و اگر کسی بفهمد ترا زنده نخواهم گذاشت» در مواجهه حسین نیکوکار با محمد ابراهیم بیگ، دادن ده تومان را تکذیب کرده، و دستور به محمد ابراهیم بیگ را بوسیله تلفن آقای راسخ رئیس زندان تصدیق نموده است و از دادن پرتقال اظهار بی اطلاعی نموده است و با دقت در مواجهه بخوبی مطلب بدست می آید که صرفاً منظور تعقیب آقای راسخ بوده است.

اینکه نیکوکار در مواجهه تصدیق دستور را نموده و اظهار کرده است، بنا بر تلفن آقای راسخ بوده و بدون هیچ دلیل آقای باز پرس این قسمت را مؤثر دانسته و بهیچوجه هم از نیکوکار پرسش نشده است. که دلیل بر اثبات این امر چیست در هر صورت مواجهه با حسین نیکوکار و تحقیقات از ابراهیم بیگ مجموعاً اختلاف گوئی های او را مدلل می دارد.

استناد دیگر آقای دادستان، گواهی حسن فرزند علی پاسبان زندان، و تقی فرزند حاج علی پاسبان است که یکنواخت اعتراف نموده اند: «در شب دهم فروردین ۱۳۱۳ هر دو نفر در زندان نگهبانی داشته، و ورود دکتر احمدی را بعد از نصف شب به زندان تصدیق و عملیات جانی مکار را به این طریق مشاهده کرده اند، که دو ساعت بعد از نصف شب، دکتر احمدی به اتفاق ابراهیم بیگ نامبرده مراقب اتاق به

اتاق سردار اسعد رفته، و بلافاصله مراجعت می کند، و دکتر احمدی ظرفی از محمد ابراهیم بیك می خواهد، او هم يك نعلبکی از طاقچه برداشته به دکتر احمدی می دهد، و مجدداً به اتفاق به اتاق سردار می روند، و پس از ده و پانزده دقیقه مراجعت کرده و دکتر احمدی نعلبکی را به دفتر آورده و سفارش می کند کسی به او دست نزنند. اگر حقیقتاً آقای بازپرس شهادت حسن و تقی را مؤثر در امر می دانست، پس لازم بود ابراهیم بیك را به استناد مورد ۳ از ماده ۲۸ قانون کیفری معاون مجرم شناسند، چه با گواهی دو نفر نامبرده نعلبکی را محمد ابراهیم بیك آورده و در اتاق با دکتر احمدی بوده است، و بعلاوه اظهاری هم بر علیه آقای راسخ ننموده اند و بدون دقت ادعای نامبرده برای ایشان صادر شده است.

اینکه اظهار نموده است در شب ۱۰ فروردین نگرهبانی زندان شماره يك را داشته اند، زندان آن روز در شهربانی قدیم بوده و حبس شماره يك نزدیک اتاق های تأمینات بوده و تا دفتر زندان فاصله زیاد نداشته و بعلاوه حبس نمره يك مستقل بوده است، از کجا فهمیدند که احمدی نعلبکی را هم به دفتر برد، و سفارش می کرد کسی دست به او نزنند، و احتیاط شود. و دلیل دیگر بر اثبات خلاف بیان شاهد، نبودن اسم دکتر احمدی است در دفتر وقایع شب، چه اگر چنین بوده است که دو نفر نامبرده بیان نموده اند، باید ورود پزشک مذکور را در دفتر وقایع شب نشان دهد. در صورتیکه می بینیم دفتر حکایت چنین امری را ندارد. و قدرت حکومت آن روز به درجه ای بود که کسی قادر نبود کوچکترین اعتراضی نماید. پس با آن اقتداری که همه می دانیم مأمور چه وحشتی داشته است که جزو وقایع شب ورود دکتر احمدی را ننویسد. و آن روز هم کسی واقعه شهر بپور ۱۳۲۰ را پیش بینی نمی نمود. حکومت خیال نمی کرد قدرت و اقتدارش قابل زوال باشد. و مأمورین چنین روزهایی را پیش بینی نمی کردند. پس هر امری که واقع می شده است در دفاتر وقایع شبانه یا روزانه ثبت می گردیده

است. چنانچه انتقال مرحوم اسعد از زندان قصر به زندان شهر، در دفتر ثبت شده و تمام مشخصات آن را قبلا بعرض رسانیدم. کرایه اتومبیل با قید نمره و تصدیق شوfer و نمره اتومبیل کرایه در دفتر وقایع خارج از زندان ثبت گردیده، تمام این جریان گزارش خود را روی مقررات اداری نشان می‌دهد. بنابراین چطور ممکن است پزشک احمدی وارد شود و در دفتر وقایع شب منعکس نگردد.

اظهارات دیگر مشارالیه در صفحه ۱۸۱ این است: «تعمیر اتاق، و محکم نمودن درها را مدیر زندان دستور داده است». با اینکه تعمیر زندان جرم نبوده، لکن آقای بازپرس که آشنا به اصول اداری بوده و هستند، می‌دانند امور مالی دارای اسناد هزینه است، و باید بوسیله اداره حسابداری انجام گیرد، مقتضی بود از حسابداری هم تحقیقاتی نمایند، تازه اگر هم ثابت و مسلم می‌گردید که اتاق را تعمیر کرده‌اند، چرا آقای بازپرس فکر خود را سوق نداد به اینکه مرحوم اسعد در اتاقی که زندانی‌های کثیف قبلا سکونت داشته‌اند، نباید زندگی کند. تمام اهل کشور می‌دانند آیرم بطوری مقتدر بود که نه تنها ریاست شهر بانی را داشته، بلکه بر تمام وزارتخانه‌ها حکومت داشته است. و هیچکس را قدرت نبوده است که بتواند در مقابل آن اقتدار عرض وجود کند. راسخ که بوده، تمام امور از هر حیث و هر جهت با رئیس کل بوده است. اگر راسخ دستور تعمیر داده بود، یا اینکه اگر می‌داد، گناهی نبود، باید گزارش داده باشد. تقاضا کرده باشد، خرج او را بازدید، و پس از تصویب اداره مربوطه شروع به تعمیر کند. کوچکترین دلیل در پرونده بنظر من نرسید، و دلیلی هم از طرف نیکوکار یادیگران که دادگاه پسند باشد، به پرونده داده نشده است که آقای راسخ چنین دستور داده باشد. در هر صورت اگر تعمیر زندان گناه بوده است، بنا به اظهار آنها باید حسین نیکوکار معاون در امر بزه شناخته شود، نه آقای راسخ. در هر صورت اگر بخواهیم روی اظهارات آنها بطور تفصیل صحبت کنیم، باید چندین روز وقت دادگاه را

اشغال کنم، فقط تقاضا دارم بهمان صفحات مورد استناد دقت فرمائید، تا حقیقت و چگونگی امر روشن گردد.

دلیل دیگر آقای دادستان، اظهارات عزیزالله حقیقی است که وکیل کشیک بوده است. بیان مشارالیه این است:

«سرهنگ راسخ رئیس زندان دستور داده بود، چیزی راجع به سردار اسعد در دفاتر نباید ثبت شود. و نیز اظهار نموده که سپرده بودند به سردار اسعد غذا داده نشود.» اگر دستور آقای راسخ چنین بود، باید در دفاتر زندان قصر هم از سردار اسعد چیزی منعکس نباشد، و هم چنین انتقال مرحوم اسعد را از زندان قصر به زندان پائین نباید دفاتر وقایع خارج زندان نشان دهد. در صورتی که در قسمت محمد ابراهیم بیک مشروحاً بعرض رسانیدم، و نمره واقعه و اتومبیل و شوفر آورنده مرحوم اسعد را معرفی کردم، پس این اظهار که آقای راسخ به او گفته است چیزی نباید در دفاتر نوشته شود، خلاف حقیقت است. و بفرض اینکه مشارالیه چنین دستوری داد، چون دستور مخالف مقررات بوده، موظف بوده است که دستور کتبی مطالبه کند. با نبودن دستور، این اظهارات قابل قبول نیست، زیرا چگونه قابل تصور است چنین دستوری داده شود. و مشارالیه هم بدون اینکه دستور کتبی بگیرد، در دفاتر منعکس نکنند. و عجب آنکه عزیزالله حقیقی اعتراف می کند دستور داده بودند غذا داده نشود. ندادن غذا به زندانی خود گناه است، و مشارالیه اقرار نموده است، طبق دستور غذا نداده و دلیلی هم بر اثبات این امر نداشته است، گناهکار شناخته نشده و مشغول کار است.

مطابق قانون اگر عملی^۱ برخلاف قانون دستور داده شود، مأمور موظف است با دستور کتبی آن عمل را انجام دهد، و با اینکه در اظهاراتم به عرض رسانیدم اگر مقرر بود به سردار اسعد شام و ناهار ندهند، دیگر اظهار به اینکه گفته اند غذای مرحوم اسعد را از زندان

قصر به پائین می‌آوردند و بین فقرای زندان تقسیم می‌کردند، بی‌مورد و بیجا است. زیرا اگر مقرر چنین بود به او غذا داده نشود، شام و نهار او را به پائین نمی‌آوردند، و در همان زندان قصر به مصرف می‌رسانیدند. و دلیل کذب اظهارات مشارالیه صفحه ۲۱۹ تحقیقاتی است: «س- روز پنجم و ششم و هفتم شما در زندان مشغول کار بوده‌اید، و دفاتر زندان حکایت از این امر دارد به سردار اسعد نهار و شامی داده‌اند.

ج- تا زمانی که من مریض بودم، مرتب غذای سردار اسعد داده شده است».

اظهارات مزبور مخالف با بیانات مذکوره در صفحه ۲۰۵ تحقیقاتی است، چه اگر به مشارالیه دستور داده بودند غذا ندهند، چگونه در زمان تصدی او مرتب داده شده، و بعد از او داده نشده است. لذا با گفتار معروضه و اختلاف گوئی‌های او بی‌اعتباری اظهاراتش معلوم و مسلم است. بعلاوه دستور ندادن غذا را از طرف نیکوکار بیان کرده است. در این صورت اگر بیان او قابل نفوذ است، باید نیکوکار گناهکار شناخته شده، نه موکلم آقای راسخ.

اینکه مشارالیه در صفحه ۲۴۳ اظهار نموده است: «روز دهم فروردین، گویا روز جمعه و تعطیل بوده، موقعی که برای خدمت به زندان موقت حاضر شدم، محمد ابراهیم بیک اطلاع داد که زندانی سیاسی زندان شماره یک فوت نموده است. و قبلاً هم به رئیس اداره زندان اطلاع داده شده، چون روز تعطیل بود، رئیس زندان قدری تأخیر نمود، مجدداً بوسیله تلفن مراتب را به منزل او اطلاع دادم، بعد از چند دقیقه آقای پاسیار راسخ رئیس زندان حاضر شده ابتدا او مراتب را به کسان متوفی اطلاع داد و در تلفن اضافه نمود که جنازه به اداره متوفیات فرستاده شده، الخ». با اینکه عزیزالله حقیقی به جریان امور زندان آشنا بوده، و اعتراف هم نموده است که مرحوم اسعد زندانی سیاسی بود، چگونه آقای راسخ قادر بوده است قبل از اینکه

اداره سیاسی مراتب را بفهمد، به‌خانه مرحوم اسعد تلغن کند. مرحوم مزبور شخص عادی نبوده، بلکه به امر پادشاه توقیف شده و دیوان دادرسی ارتش و اداره سیاسی نظارت در عمل داشته، و زندان مداخله در عمل نداشته، در این صورت چگونه ممکن است قبل از اطلاع و آگاهی آنها به‌منزل متوفی اطلاع دهد.

جنازه مرحوم اسعد در گورستان اجدادی (تخت فولاد) آقایان بختیارپها است، و جنازه تحت نظر مأمورین اداره سیاسی به‌اصفهان رفته و به خاک سپرده شده است، و با اینکه عده‌ای از شهود شاکی اظهار نموده‌اند، به‌اتفاق آقای کامران از زندان بالا به پائین منتقل شده‌است، چرا آقای بازپرس از ایشان تحقیقات نموده است، و اگر بطوری که شهود گفته‌اند و مداخله کامران را در عمل تصدیق نموده‌اند، بازجوی می‌شد، حقیقت کاملاً کشف می‌گردید که زندان در امور زندانی بلا تکلیف مداخله نداشته و ندارد. با جهات معروضه نمی‌توان قبول کرد مشارالیه در بیانش صادق است. مرحوم اسعد بطوریکه گفته شد، جزو زندانیان سیاسی بوده است، و اداره سیاسی پس از فوت تحت نظر مأمورین خود به اصفهان، جنازه را فرستاده است، با این جهات بیان مشارالیه مورد اعتماد نبوده و دروغ محض است. و چنانچه در مقابل سؤال بازپرس در همان صفحه اظهار نموده است:

«آقای راسخ از مقامات دیگر کسب تکلیف نموده است». چنین بیانی شهادت تلقی نمی‌شود. دیگر از مستندات آقای دادستان اظهار سربهر عمادی مدیر زندان است. مشارالیه در صفحه ۱۰۷ در قبال سؤال بازپرس اظهار نموده است:

«یك شبی که در نظرم نیست چه‌ساعتی بود، ولی بطور قطع قبل از نصف شب بود، بنده را احضار کرده بودند، بوسیله مأمور که نظرم نیست، کی بود، رفتم به‌داری، در اتاق ایشان بعد به‌من فرمودند چند شیشه آب از منزل برای من آورده‌اند، آنها ناصاف است و مثل اینکه چیزهائی ته‌شیشه است و من هم به آنها دست ن‌زدم، روی میز است، نگاه

کنید، بنده یکی از شیشه‌ها را برداشتم نگاه کردم، دیدم چیزهای کوچکی به رنگ سفید ته‌شیشه محسوس است، شیشه را گذاشتم، مرحوم سردار اسعد فرمودند آبی که از منزل من می‌آورند ناصاف نباید باشد، البته آب صاف و خوب از منزل من می‌دهند، و نمی‌دانم اینها که ته شیشه است، چیست؟ به آقای سرهنگ راسخ صبح آمدند، بگوئید چرا این آب ناصاف است. و آنها چیست ته‌شیشه رسوب کرده، و این آبها را من نخوردم تا صبح ببینم چیست، بنده هم از خدمتشان مرخص شدم و آمدم. صبح که نگهبانی را تحویل دادم، رفتم پائین آقای سرهنگ راسخ که تشریف آوردند. و گفتم که مرحوم سردار اسعد تقاضا کرده، رسیدگی شود که ته‌شیشه‌های آب چیست، جواب داد رسیدگی کنید. اولاً چه شد تمام جزئیات حرف مرحوم اسعد را سر بهر عمادی در حافظه خود ضبط کرد، و در موقع پرسش به باز پرس تحویل داد، لکن مأموری را که آمده است و پیغام مرحوم اسعد را به سر بهر عمادی داده اسمش را فراموش نموده، و فلسفه فراموشی اسم هم این بوده که میدانسته است اگر مأموری را معرفی کند، ممکن است مأمور در آن شب مأموریت نداشته و در مرخصی بوده است. و برای او هم غیر مقدور بوده است، مأمور کشیک آن شب را معرفی کند. ثانیاً یا باید تسلیم شویم، مرحوم اسعد تحت نظر اداره بهداری بوده است. و یا باید بگوئیم زیر نظر اداره زندان بوده است. یا اداره بهداری بوده باید پیغام را به اداره مزبور بفرستد و اداره بهداری شکایت را در دفتر وقایع شب وارد و روی او اقدام و نتیجه را چه پرونده، و چه دفاتر وقایع نشان دهد، اگر در محبس بوده، سر بهر عمادی مدیر زندان بوده است. رئیس کل زندان که به آب و غذا نظر ندارد، مأمورین زندان یا پایور کشیک، موظفند در ساعت کار طبق مقررات به وظایف خود عمل کنند.

چنانچه به ادعای نامه پرونده آقایان مختاری و نیرومند مراجعه

فرمایند، خواهند دید که دادستان شهرستان تنظیم کننده ادعانامه، صریحاً مراتب را ادعان، لکن در ادعانامه پرونده مرحوم اسعد، بهیچوجه توجهی به این معانی نداشته‌اند، و برای هیچکس مورد تردید نیست که طبق قانون سازمان هر وزارتخانه و یا اداره مسئولیت هر قسمت، متوجه رئیس آن قسمت است. با مسلمیت این حقیقت بارز باید اعتراف نمود که مدیر زندان پائین دیگری بود، و آقای راسخ حق مداخله در امور آنها نداشته است.

از این نظر باید تسلیم شویم، به اینکه رئیس زندان با بودن مدیر زندان مسئول و پایور کشیک مسئول که موظف و مکلف بوده‌اند در آب و غذا و سایر حوائج زندانیان نظارت، و مداخله داشته باشند. و در موقع دادن غذا و آب تحت نظر مستقیم پایور مسئول و مدیر زندان بوده است. و هم چنین آنچه را که مورد احتیاج زندانی بوده، و برای آنها فرستاده شود، از زیر نظر آنها می‌گذرد. چنانچه جریان امروز هم در زندان همین است، چگونه می‌توان قبول نمود، سر بهر عمادی مدیر زندان آب را برای او فرستاد. و متوجه نشد دانه‌ها داخل آب است، و چگونه مرحوم اسعد که وزیر جنگ کشور بوده، دانسته است اگر در آب سم ریخته شده، با اطلاع مدیر زندان بوده است.

رئیس کل زندان که موظف نبوده به امور جزء زندان رسیدگی کند، هر قسمتی مسئول بخودش داشته تمام این مراتب به‌طاق نسیان گذاشته شده، و همه را متوجه رئیس زندان نموده‌اند. نه آب مسموم بوده و نه غذای آن مرحوم مسموم شده است، بلکه پس از فوت آن مرحوم و گذشتن چندین سال و طلوع آفتاب آزادی، بنا به آنچه را که آقای دادستان بیان نموده، و دگرگون شدن اوضاع، و تحول و تبدیل زمانه، عده‌ای را بفکر انداخته که فوت مرحوم اسعد را غیر طبیعی نشان دهند، و هدف را موکل من قرار داده‌اند، والا چگونه قابل قبول است.

رئیس کل يك اداره که فقط با امضاء سروکار داشته، و سایر

قسمت‌ها به مسئولیت رئیس دایره و روساء سایر دواير ديگر است، تمام آنها باید مسئول شناخته شوند و رئیس کل زندان که نمی‌فهمید چه وقت آب می‌آورند، و نه می‌داند چه تقاضائی زندانی می‌کند، و نه آگاه می‌شود که مأمورین کشیک در قسمت‌ها چه اشخاصی هستند، و تمام اینها با مدیر زندان و مأمور کشیک و معاون اداره است، آنها را غیرمسئول و بی‌اطلاع دانند، و مرحوم اسعد را پاك و منزه بدانند، و فقط به آقای راسخ پیغام دهد در صورتیکه دفاتر وقایع شب و روزهم آثارش از این اظهار آقای سربهر عمادی نشان ندهد، پس عمل به مسئولیت خود سربهر عمادی بوده است، و دلیلی هم به اینک که مراتب را به آقای راسخ گفته باشد، در پرونده بنظر نمی‌رسد، و آقای راسخ هم با توجه به اظهاراتش در برگ‌های تحقیقاتی بکلی از جریان اظهار بی‌اطلاعی کرده است، بنابراین بعقیده من چنین وقعه رخ نداده و سربهر عمادی هم بمثل دیگران دروغ گفته است، و از این نظر هم بگذریم، تازه مدعی است آقای سرهنگ گفته است اقدام می‌نمایم، اقدام می‌نمایم که جرم نیست و اینکه اظهار نموده است به اینکه بعد از ۴۸ ساعت که آمدم، سردار اسعد را به زندان موقت انتقال داده بودند، مخالف اظهارات سایرین است. به اینک که چند روز قبل دستور تعمیر زندان را داده بودند.

در هر صورت اظهارات سربهر عمادی بهیچوجه دلیل ثبوت امر بزه نبوده، و نمی‌باشد، و اینکه اظهار نموده است، آقای راسخ با حال تعجب گفت، رسیدگی می‌کنم، اولاً دادن چنین گزارش به آقای راسخ مستند به دلیل نبوده، از طرف مشارالیه هم تکذیب شده است.

و ثانیاً بفرض اینکه حقیقتاً این گزارش صحیح بود و ایشان از شنیدن این گزارش تعجب کرده باشند، تازه نفس عمل (اعجاب از شنیدن دلالت دارد به اینک که، چرا باید چنین امری واقع شود). در صورتی که هیچ‌یک از این اظهارات مستند به دلیل نیست، و دفاتر وقایع زندان هم چنین امری را نشان نمی‌دهد.

مستند دیگر آقای دادستان اظهارات حسین نیکوکار رسدبان يك، مأمور توقیف گاه است، به اینکه: «حسین نیکوکار مأمور توقیفگاه معترف است که سرهنگ راسخ تلفن نمود، يك نفر زندانی است که غذا نمی‌خورد، و يك نمره برای او تهیه کنند که به آنجا فرستاده شود، و آن زندانی سردار اسعد بوده است. و اظهار عفیده کرده معمول زندان این بود که چنانچه زندانی غذا نخورد، او را به‌بهرداری می‌فرستادند تا غذا به او بدهند، الخ». جهاتی را که ذیلاً بعرض می‌رسانم بی‌حقیقتی اظهار مشارالیه را مدلل می‌دارد:

۱- مرحوم سردار اسعد از نظر مقام و عنوانی که داشته، از ساعت ورود به زندان به اداره بهرداری رفته است و به‌جهت غذا نخوردن، او به بهرداری منتقل نشده است.

۲- آقای راسخ اگر بخواهد تلفن نماید، به مدیر زندان تلفن می‌کند، و به او دستور می‌دهد، و در ۱۳۱۳ که بهار قدرت پهلوی بوده است، وحشتی هم نداشتند و واقعه شهریور ۱۳۲۰ هم در مخینه هیچکس خطور نمی‌کرده است که احتیاطاً پیش‌بینی چنین روزی را نمایند، و اظهار او به اینکه يك نفر زندانی غذا نمی‌خورد، يك نمره برای او تهیه کنند و با اینکه مدعی هم نشده است، در موقع تلفن به او دستور داده باشند به اینکه در وقایع دفتر زندان وارد ننماید، چرا دستور تلفنی را در دفتر وقایع زندان وارد نکرده است. بعلاوه اینکه می‌گویند راسخ گفته است چون داد و فریاد می‌کند، تمام منافذ را بگیرند، با اظهار سر بهر عمادی مخالفت دارد، زیرا مشارالیه اظهار کرده است: «پس از ۴۸ ساعت به زندان شهر منتقل شد».

با توجه به مراتب مذکوره، و اینکه در دفاتر بهیچوجه نشانه از این اظهارات نیست، تمام این بیانات ساختگی و دروغ است و صرفاً برای ایداء موکلم آقای راسخ بوده است.

اصولاً اظهارات این نوع اشخاص که به کجروی و کج‌خوئی عادت داشته، و در محیطی هم مأموریت داشته‌اند که بیشتر از افراد آنها

فاسد و بدکاره بوده‌اند، و بطور کلی این نوع مأمورین که سروکارشان با این نوع اشخاص است، صالح و راستگو نیستند. چنانچه ملاحظه می‌فرمایند، تمام برخلاف حقیقت صحبت نموده‌اند، چگونه گفتار آنها قابل اعتماد است. بنابراین اظهار حسین نیکوکار مستند به دلیل نیست، دفاتر هم مراتب گفته را نشان نمی‌دهد. و از طرفی اعتراف او در صفحه ۱۱۸ به اینکه حواسم متشتت است، چگونه آقای بازپرس به اظهار چنین کسی که اختلال حواس داشته، و چندین سال از فوت مرحوم اسعد گذشته بوده است، اعتماد نموده است.

چنانچه قبلاً بعرض رسانیده‌اند، تعمیرات پول لازم داشته، و طبق مقررات اسناد خرج لازم دارد، و حسابداری باید مداخله داشته باشد. چنانچه ملاحظه نموده‌اید، یک تومان کرایه اتومبیل انتقالی مرحوم اسعد از قصر به تهران را با اسناد خرج، اداره حسابداری پرداخته است.

دستور داده شد تعمیر کنند، و منافذ زندان را مسدود کنند، همه این کارها شد ولی هیچکدام اسناد خرج ندارد، و در دفاتر هم وارد نگردیده است، هیچکدام اینها مورد نظر آقای بازپرس واقع نشده است. فقط اظهار مخدوش و آلوده به غرض حسین نیکوکار مؤثر واقع گردیده است.

دیگر از مستندات آقای دادستان، اظهار محمد صالحیان است، به این توضیح: «محمد صالحیان کارمند زندان، اعتراف نموده، سرهنگ راسخ دستور داده بود، سردار را در زندان مسدود ببرند، و اسم او را در دفتر زندان ذکر نکنند. و نیز ملاقات مأمورین با سردار ممنوع بوده، و بیان عقیده کرده است که این عمل برخلاف قاعده و ترتیب معمولی زندان بوده است، و اضافه کرده است که به سردار اسعد غذا نمی‌دادند» با جهاتی که بعرض می‌رسانم، استناد آقای دادستان هم به اظهارات محمد صالحیان معلول و غیرموجه است.

۱- در صفحه ۱۳۳ مشارالیه اظهار داشته است «یاک روز قبل

از آمدن سردار اسعد، اطلاع پیدا کردم که پنجره اتاق که شماره آن را درست در نظر ندارم یا ۲۴ بود، یا ۲۸، در زندان شماره یک مسدود کردند و قرار است یک نفر زندانی مرگزی را به آنجا منتقل کنند، ولی چه کسی دستور داده بود و بچه ترتیب آن را مسدود کرده بودند، اطلاعی ندارم».

آقای دادستان مرقوم داشتند، محمد صالحیان اعتراف کرده است: آقای راسخ دستور داده بود در صورتی که صفحه مورد استناد، بیان محمد صالحیان را نشان می‌دهد که اعترافی ننموده و بیان او این است: نمی‌دانم چه کسی دستور داده بود، و بچه ترتیب آن را مسدود کرده‌اند. و پس از آن گفته، البته دستور از طرف رئیس زندان داده شده است. از این عبارت چنین مستفاد می‌شود که مشارالیه بهیچوجه بطور قطع و صریح اعترافی نکرده است. بنابراین عنوان اعتراف را نسبت به راسخ نمی‌توان صادق دانست، و بعلاوه اگر چنین دستوری از آقای راسخ صادر شده بود، باید بازپرس تحقیق کند، به چه کسی این دستور داده شده، و در دفاتر وقایع ثبت شده است، یا خیر. به اضافه بطوریکه قبلاً بیان نمودم، در صورتی که دستور مخالف قانون صادر شود، مأمور مادی و یا مأمور اجرای عمل موظف و مکلف است امر کتبی را روی دستور بخواند.

در دفاتر آثاری نیست دستور کتبی هم وجود ندارد، آقای راسخ منکر است، و محمد صالحیان هم اعتراف نکرده است. در این صورت چگونه آقای دادستان به اعتراف او استناد فرموده‌اند. نمیدانم. و بعلاوه با عطف نظر به اظهارات سرتیپ‌پور، اختلاف بیان هر دو مشهود است.

۲- در صفحه ۱۳۷ مشارالیه اظهار کرده است: «آنچه می‌توانم بگویم این است که کاملاً می‌خواسته‌اند این امر محرمانه باشد، و از ورود و اقامت، زندانی شدن، و سایر امور مربوط به او هیچکس مطلع نشود. و باین جهت دستور داده شد که مطالبی راجع به سردار اسعد نوشته نشده است.» اگر به اظهار مشارالیه توجه و مذاقه شود، تردیدی

برای ما باقی نخواهد بود که بیانات او کاملاً به‌غرض آلوده است، و بهیچوجه صحت ندارد. چه‌اگر بنا بود وقایع زندانی‌شدن مرحوم اسعد پنهان بماند، چرا در دفاتر زندان مرکز بازداشت و انتقال او به زندان پائین ثبت می‌گردید، چرا نمره اتومبیل کرایه، و شماره تصدیق‌راندنه، و پرداخت کرایه او، با تشریفات و مقررات اداری انجام می‌گرفت، و چرا آقای محمد غیر صالح که به‌چنین دروغی مبادرت کرده است، و صرفاً برای اجرای امیال دیگران خواسته‌است حیثیت و شرافت موکل مرا جریحه‌دار کند، و یک سلسله اظهارات بی‌معنی و بی‌مغزی را گفته است، از او تحقیق نکرده‌اند. اگر فرضاً امر خلاف قانونی را رئیس زندان داد، چرا مأمور کار قبول کرد. در صورتیکه مجاز و موظف نبوده است که دستور و امر خلاف قانون را قبول کند. مگر اینکه دستور کتبی تحصیل نماید، و سپس شروع به اجرای امر نماید.

بدون هیچ تحقیق و بدون اینکه محمد صالحیان صریحاً بگوید راسخ چه گفته، بلکه با قید البته بیان کرده است، قانع شده و بدون هیچ جواز قانونی، از یک کارمندان زندان که با یک افکار پلیدی اظهارات عاری از حقیقتی را کرده است، و بدون توجه به سوابق کار و در نظر گرفتن ثبت شدن وقایع و توقیف مرحوم اسعد در دفتر زندان، آقای راسخ را گناهکار شناخته است.

۳- تمام روزنامه‌های مرکز توقیف مرحوم اسعد را فردای روز توقیف انتشار دادند. چگونه توقیف وزیر جنگ را از زندان می‌خواستند است پنهان کند؟

مرحوم اسعد گمنام نبوده، مرحوم اسعد وزیر جنگ کشور بوده است. و در مواقع تصدی وزارت جنگ بازداشت شده، سخن به این درازی نمی‌شود. تمام جرایم توقیف او را اطلاع دادند. با تمام این انتشارات و پراکنده شدن خبر توقیف او، چه منظوری بوده است که توقیف آن در دفاتر زندان نباشد. در حالیکه دفتر زندان توقیف او را نشان [می‌دهد]، و انتقال او به زندان پائین مذکور است.

در هر صورت یا غفلت از طرف مأمور بوده که ننوشته، و یا مستند به دستور بوده است. دستور محتاج به امر کتبی بوده است، اگر مأموری امر خلاف قانونی را از مافوق قبول کرده و دستور کتبی هم نگرفت، مسئول مأمور اجرای عمل است. اینکه آقای دادستان ندادن غذا را به مرحوم اسعد مستند به اظهار مشارالیه نموده است، اگرچه من در تحقیقات او که در صفحات ۱۳۲ و ۱۳۳ و ۱۳۵ و ۱۳۷ و ۱۳۹ پرونده، منعکس است، چنین اظهاری را ندیدم، بفرض اینکه گفته باشد، چگونه قابل تصور است غذا به زندانی ندهند، آنهم در مدت ۷ روز. دیگر برای او رمق و جانی باقی نمی ماند، یا باید گفت از بی غذائی جان تسلیم کرده است. و یا باید گفت غذا خورده است بوسیله آمپول از دنیا رفته که عمل متناقض صورتی ندارد، و با انطباق گفته های او با بیانات سایرین، و نبودن کوچکترین دلیل بر علیه آقای راسخ، بهیچوجه مدرک اثبات ادعا نبوده است. و این اظهارات به جهات گفته شده درخور اعتماد نمی باشد.

استناد دیگر آقای دادستان، این است که محسن سعید سرپاسبان ۳ که مأمور تفتیش و بازرسی زندان بوده است گفته است: «به سردار غذا نمی دادند. و غذا به اسم او در دفتر ثبت نشده، و اصولاً کلیه امور راجع به او مخفی بوده است. و دستور خود را مستند به سفارش محمد صالحیان و عزیزالله حقیقی نموده، که این دو نفر خود از طرف رئیس زندان سرهنگ راسخ، بطوریکه ذکر شد، دستور داشتند. و محمد صالحیان نگهبان روز دهم اعتراف نموده که گزارش مربوط به فوت سردار قبل از ظهر و بر حسب دستور سرهنگ راسخ رئیس زندان آمده بود، نوشته، ولی گواهی پزشکی به او ارائه نشده، و قرار بود که بعداً گواهی از دکتر احمدی بگیرند حسین پاسبان مأمور احضار دکتر احمدی اظهار داشته است: «دکتر را ساعت ۵ عصر روز جمعه دهم فروردین برای دادن گزارش به زندان آوردند - الخ.»

با صراحت دلیل استنادی به اینکه به محسن سعید محمد صالحیان

دستور داده، چه گناهی متوجه موکل است، و چه دلیلی محمدصالحیان بر صدق گفتار خود اقامه نموده است که مسئولیت را از او رفع و متوجه راسخ نمایند که با دقت به بیان او، روشن می گردد. او هم بمثل سایرین دروغ گفته است. و بطوریکه قبلاً عرض کردم، اینک هم تجدید می کنم، هر امر غیر قانونی که به مأمور عمل داده شود، مادام که دستور کتبی در دست نداشته باشد، مسئول عمل مستقیماً مباشر عمل است. و لا غیر. با تکذیب آقای راسخ، و عدم اقامه دلیل از طرف محمدصالحیان و محسن سعید سرپاسبان و اعتراف آنها به گناه خود، آقای بازپرس آنها را بی گناه تشخیص داده است. و آقای راسخ را بدون هیچ جواز قانونی مسئول و متهم در امر تشخیص داده اند. از این نظر هم بیان مشارالیه در قسمت ندادن غذا مردود و غیر قابل قبول شناخته می شود. اینکه اظهار نموده است گزارش مربوط به فوت سردار که باتفاق دو نفر به زندان آمده بود، نوشته، و پنج بعد از ظهر دکتر احمدی را حسین پاسبان آورد، دروغ محض است. چه طبق دفتر وقایع کشیک ده صبح روز دهم فروردین دکتر احمدی به اتفاق معاون (عامری)، به زندان شماره یک رفته اند. و حضور او طبق دفتر وقایع کشیک قراولخانه، روز دهم فروردین، علی محمد آژان نمره ۱۲۹۱ راجعت احضار دکتر احمدی فرستاده اند. و بنابراین دکتر احمدی ساعت ده حاضر بوده، و دیگر عصر حسین آژان عقب دکتر احمدی رفته است. چه ارتباطی با موضوع دارد. یا اینکه گواهان گفته اند مرحوم اسعد شب دهم فوت کرده، و روز دهم که روز حمل جنازه از طرف اداره سیاسی بوده است، پزشک احمدی به شماره یک رفته است. در این صورت مطابق شرح وقایع کشیک که در دفتر ثبت است، و جزء اسناد رسمی است، مدلل می دارم تمام دروغ گفته اند، و حسین به تحریک دیگران این بیان را نموده است. و قبل از ظهر پزشک احمدی به زندان آمده و مراجعت نموده است. و با بودن دفتر مزبور، دیگر اظهارات حسین پاسبان با محسن سعید به آنکه فرستاده اند پزشک احمدی منزل نبود و

برای ۵ بعد از ظهر آمد، بی مورد است. و اینکه گفته‌اند آمدن دکتر احمدی به شماره يك، در دفتر ثبت نمی‌شد، دروغ محض است. و به شهادت دفتر وقایع کشیک از تاریخ ۱۳۱۵ تا روز ۱۰/۱۳۱۰ که روز فوت مرحوم اسعد بوده است، تمام وقایع در دفتر کشیک وارد است: (در تاریخ ۱۴/۱۳۱۱ دکتر جهان‌بخش وانفرمیه، نمره يك راسرکشی نمودند. در تاریخ ۱۶/۱۳۱۱ در ساعت يك بعد از ظهر دکتر احمدی به اتفاق جناب مدیر، نمره يك را بازدید نمودند.

در ساعت ۹ عصر ۱۳۱۵، معاون نمرات را بازدید و مراجعت نمود. در تاریخ ۱۳۱۵ طیب با اتفاق سید احمد انفرمیه، ساعت ۹ صبح نمره يك را بازدید کرده است. و عصر هم انفرمیه تنها رفته). و همچنین با مراجعه به شرح وقایع توقیف‌گاه، ملاحظه خواهید فرمود که: (عامری معاون زندان برای بازدید نمره يك در ۱۳۱۹ در ساعت ۴ و ۵ در ساعت ۶ عصر مزبور با اتفاق دکتر جلال دندانساز، و در ساعت ۱۰ و ۵ دقیقه همان روز، برای سرکشی نمره يك آمده است. در تاریخ ۱۰ معاون نمره يك را بازدید کرده است). بخوبی دفتر مزبور و دفتر کشیک قراولخانه نشان می‌دهد که هر کسی به زندان نمره يك رفته است، دفتر او را نشان می‌دهد. و رفتن دکتر احمدی در ساعت ۱۰ صبح به شماره يك بنا بر حکایت دفتر کشیک قراولخانه، مسلم است. و اگر عصر جمعه حسین آژان برای آوردن دکتر احمدی به خانه او رفته است، دلیل نیست به اینکه صبح او به زندان نیامده باشد، چنانچه دفتر وقایع معروضه مثبت این امر است.

بنا به جهات معروضه، ثابت و مسلم است رفت و آمد در زندان شماره يك، ممنوع نبوده و تمام مأمورین موظف می‌توانسته‌اند رفت و آمد نمایند، و اظهار او به اینکه کار مرحوم اسعد مخفیانه بوده، با مذاکراتی که قبلاً نموده‌ام غیر مدلل و غیر موجه است.

استناد دیگر آقای دادستان، اظهارات حسین نیکوکار مدیر زندان است، به اینکه: «راسخ رئیس زندان و پزشک احمدی به زندان



سردار اسعد رفت و آمد می نمود، و پزشك احمدی در ۱۶/۳/۱۳۰۳ بك ساعت بعد از ظهر به اتفاق او به اتفاق سردار رفته، و در دفتر یادداشتی زندان شماره يك، این موضوع ثبت نشده است» اظهار مشارالیه بمثل سایرین دروغ و مستند به دلیل نیست، زیرا اگر مشارالیه به زندان شماره يك رفته بود، همانطور که دفتر وقایع زندان سایرین را نشان می دهد، ایشان را هم باید نشان دهد. و بعلاوه دیگران گفته اند آقای راسخ به شماره يك رفته است.

اظہار گواهان به اینکه مقرر بوده ورود دكتر احمدی در دفتر وقایع نوشته نشود، واقعه ۱۶/۳/۱۳۰۳ دفتر زندان نشان می دهد که پزشك احمدی به اتفاق حسین نیکوکار به زندان شماره يك رفته است، این قسمت مکذب اظهارات آنها و رافع آن است که گفته اند مقرر گردیده بود، رفت و آمد دكتر احمدی در دفتر وقایع زندان ثبت نگردد. تمام مأمورین زندان، از معاون تا مندرس ترین مأمور مقام ملکوتی داشته اند. جنبه رحمانیت آنها بطوری غلبه داشته است که کوچکترین گناهی را مرتکب نشده اند. و رفتن آنها به زندان شماره يك - گواهی هر يك به ضرر دیگری.

اعتراف بعضی از آنها نسبت به خودشان برای آنها گناه نبوده است، و لکن آقای راسخ که به زندان نرفته است، و دفتر وقایع ورود ایشان را نشان نمی دهد، و کوچکترین دلیل برای امور منتسب به آقای راسخ در دست نیست، گناهکار و دیگران منزّه و مبرا بوده اند؟

اگر فرض شود آنها در مقابل قدرت رئیس خود اجازه صحبت نداشته، چنین فرضی با اینکه غیر قابل تصور است. و مأمور موظف نمی تواند به استناد این حرف رفع مسئولیت کند. تازه آقای راسخ چه کاره بوده است. در رأس شهربانی سرلشکر آیرم نشسته بود که به تمام افراد شهربانی امر و تحکم می نموده است. و آیرم هم بنا بر تلگراف رمز شماره ۱۲۹۹ مازندران بدین مضمون: «خیلی فوری است، ریاست اداره کل تشکیلات نظمیه حسب الامر مطاع مبارک ملو کانه ارواحنافداه

ابلاغ می‌نماید، چون بواسطه کشف سری که شرکت جعفرقلی خان اسعد را با تیمورتاش در قضیه نفت می‌رساند، و خودتان اطلاع دارید مشارالیه تحت توقیف درآمده و هر جا مقتضی دانید توقیف نمائید، و اشخاص مقصر ذیل را توقیف نمائید»، مدلل است که علاوه بر اقتدار حکم کتبی شاه را برای توقیف و محل حبس او، از هر حیث و هر جهت داشته است. بنابراین آقای راسخ هم بمثل سایرین بوده، و هر کاری را که آیرم می‌خواست انجام می‌داده است. و چنانچه پرونده نشان می‌دهد و مرحوم اسعد که بنا بر تلگراف رمز شاه و اختیار محبوس که با آیرم بوده است، و مأمورین زندان هم تحت او امر مستقیم او بوده‌اند، دیگر این حرفها معنی ندارد. در هر صورت بهیچوجه آقای راسخ دستوری نداده و نسبت چنین دستوری را به آقای راسخ تکذیب، و از مأمورین قابل قبول نیست، عمل خلاف قانون را بدون امر کتبی قبول نمایند. و چنانچه پرونده نشان می‌دهد، خلعت بری مدعی العموم ارتش به زندان اسعد آمده و مأمورین سیاسی در کار آن مرحوم مداخله داشته‌اند. و آقای راسخ نه آمر بوده، و نه زندانی به اختیار او بوده است، و نه دستور داده است.

زندانی بلا تکلیف تحت اراده و اوامر مقامات دیگری بوده است، زندان مداخله در امر توقیفی نداشته، چنانچه با توجه به پرونده زندانی مرحوم اسعد بخوبی محرز است. سرلشکر آیرم و یا مقامات دیگری در امر مداخله داشته‌اند، و مداخله آقای راسخ در امر مرحوم اسعد، بهمان درجه بوده است که پرونده زندانی آن مرحوم نشان می‌دهد.

استناد دیگر آقای دادستان، به اظهارات محمدیزدی است، مشارالیه اظهار نموده است.

در عصر روز ۱۳۱۶/۱۳ نزدیک غروب مشارالیه را به زندان شماره یک اتاق سردار اسعد احضار، و به اتفاق سه نفر پاسبان وارد زندان سردار اسعد شده، و مشاهده نموده است که پزشک احمدی روی

تخت سردار اسعد نشسته، و محمد ابراهیم بیك در طرف بالای تخت ایستاده، و سلطان جعفر خان روی تختخواب سمت دیگر نشسته، و پز شك احمدی می خواسته است دوائی به سردار اسعد بخوراند، سردار اظهار نموده از وقتی که پرتقال به او داده و خورده است، وضعیت مزاجی او خراب و حاضر به خوردن دوا نیست (الخ). قبلاً بعرض رسانیدم زندان سابق از بین رفته است، و اگر بود معاینه می شد معلوم می گردید. زندان انفرادی شماره يك که نمونه آنهم در زندان فعلی موجود است، گنجایش قبول این عده را نداشته است، و حال بفرض اینکه تمام اینها هم آمده باشند، و دوا هم برای سردار اسعد حاضر کرده باشند، چه دلیلی است به قتل آن مرحوم.

در صورتی که با توجه به اظهارات اسماعیل و کیل پاسدارخانه، که بنام اسماعیل پهلوان از او تحقیقات شده، و در صفحه ۱۷۳ منعکس است «دفتری که در خود شعبه يك وجود داشت، دخول و خروج مأمورین را ثبت می نمودند» و در صفحه ۱۷۷ اسماعیل مزبور اظهار داشته است: «اگر احمدی آمده با مأمورین زندان آمده است» دفتر نشان می دهد در تاریخ ۱۳۱۶/۱۳ دکتراً احمدی به اتفاق مدیر زندان شماره يك رفته است، و بهیچ وجه دفتر مزبور دیگر حکایت از ورود نامبردگان در روز مزبور نمی کند. و با مسلمیت اینکه اتاق نمره يك آنقدر وسعت نداشته است که تختخواب و چندین نفر مأمور و پاسبان را در خود جای دهد. بشرحی که در قسمت پرتقال و دوا قبلاً عرض کردم، ثابت است اظهارات محمد یزدی حقیقت نداشته و تصنعی بوده است، و مشارالیه روی اخافه و تطمیع و ادار شده است اظهار خلاف واقعی را بیان کند. چنانچه اسماعیل پهلوان صریحاً گفته است: «ورود و خروج مأمورین در دفتر وقایع ثبت می شد، دکتراً احمدی هم بدون حضور مأمور به زندان نمی آمد».

می بینیم روز ۱۳۱۶/۱۳ که مورد استناد آقای دادستان است، پز شك احمدی به اتفاق مدیر زندان به شماره يك رفته است و با توجه

به تمام این مراتب و اینک بفرض رفتن تمام اینها مثبت امر خلاف قانونی نمی‌باشد، و گناهی را اثبات نمی‌کند. و مضافاً به اینکه هیچ‌یک از آنها کوچکترین تأثیری را بر علیه آقای راسخ نشان نمی‌دهد.

استناد دیگر آقای دادستان به شهادت جعفر نجفی با اذعان ورود دکتر احمدی در روز ششم به اتفاق حسین نیکوکار در دفتر وقایع زندان ثبت کرده‌اند. و اگر غروب روز مزبور پزشک احمدی به اتفاق دیگران به زندان رفته بود، همانطور که دفتر زندان رفتن دکتر احمدی را در دفتر ثبت کرده و ورود آنها را هم در مرتبه دوم ثبت می‌کرد.

پس نبودن در وقایع، بطوری که محمد یزدی و جعفر نجفی گفته‌اند، دلیل بر کذب اظهار آنان بشمار می‌رود و این دلیل هم بمثل سایر دلائل آقای دادستان، استحصانی است که اقامه شده و بهیچوجه تماسی با آقای راسخ ندارد.

استناد دیگر آقای دادستان، به اظهارات پزشک احمدی است به اینکه: «برخلاف اظهارات محمد صالحیان و عزیزالله حقیقی و محمد ابراهیم بیگ به اینکه جنازه سردار اسعد را در خود زندان معاینه کرده است، و اجازه دفن داده است، در صورتی که جنازه قبل از ظهر به اداره متوفیات فرستاده شده، و علی محمد پاسبان نتوانسته پزشک احمدی را قبل از ظهر به زندان حاضر نماید، و بخوبی کذب ادعای پزشک احمدی در معاینه جسد در زندان را مدلل می‌دارد.» این دلیل آقای دادستان قابل انتقاد است. زیرا به‌اقرار خوشان علی محمد آژان شماره ۱۲۹۱، جهت حاضر نمودن دکتر احمدی فرستاده شده است، و در ساعت ۱۰ بموجب دفتر وقایع کشیک دکتر احمدی به اتفاق معاون به محبس شماره یک آمده است. با بودن این دلیل که آمدن دکتر احمدی را قبل از ظهر روز جمعه ۱۰ فروردین به زندان شماره یک نشان می‌دهد، چگونه آقای دادستان اظهار مشارالیه را به اینکه جسد را در زندان معاینه کرده است، دروغ دانسته

درحالتی که دفتر وقایع کشیک مصدق اظهار او و مکذب اظهارات صالحیان و عزیزالله حقیقی و محمد ابراهیم بیک است. استناد دیگر آقای دادستان به اقاریر صریح پزشک احمدی است. با توجه به تحقیقاتی که از پزشک احمدی در صفحات: ۲۵۴ - ۳۵۵ - ۳۶۱ - ۳۶۲ - ۳۶۵ - ۳۶۶ - ۳۵۶ - ۳۵۷ - ۳۵۸ - ۵۳۹ - ۳۶۰ - ۳۶۷ - ۳۷۱ - ۳۷۲ - ۳۷۷ - ۳۸۵ شده است، بخوبی چند امر مدلل می‌گردند:

- ۱- استقلال اداره بهداری و نبودن زیر امر زندان.
- ۲- اظهار صریح پزشک احمدی به اینککه بهیچوجه مطیع امر رئیس زندان نبوده‌ام، و مطیع امر رئیس کل بهداری زندان بوده‌ام.
- ۳- اظهارات دیگر او که دلالت دارد به اینککه موضوع عراندانسته، و نمی‌داند و اگر وقایعی از هر حیث و هر جهت پیش آمده و در دفاتر بهداری ثبت گردیده است، اگر به زندان رفته و یا مریضی را معاینه کرده است، باید دفاتر نشان بدهد. هیچیک از اظهارات او نشان نمی‌دهد که تحت امر رئیس زندان و یا به دستور رئیس زندان بوده، و یا عملی را به میل اداره زندان انجام داده است. چنانچه گفته است اگر عملی کرده از معاینه مریضی در حدود وظیفه بوده، و دفاتر هم نشان می‌دهد. بنابراین اظهار پزشک احمدی هم کوچکترین نشانه‌ای که بتواند آقای راسخ را مداخله در امر دهد، وجود ندارد. و از این نظر هم دلیل مزبور شایستگی آن را ندارد که بتواند بر علیه متهمان آثاری را از خود نشان دهد. و اینککه مرقوم داشته‌اند «فرار دکتر احمدی بطور قاچاق و بطور مخفی، و تغییر اسم خود دلیل دیگری بر جنایتکاری او است»، البته با توضیحاتی که در محضر دادگاه داده است، عنوانش فرار نبوده، و بفرض اینککه فرار هم کرده باشد، چه دلیلی است بر اینککه گناه بخصوص مورد بحث را مرتکب شده است، بفرض اینککه بگوئیم فرار کرده است، ممکن است گناه دیگری کرده و هنوز هم مأمورین کشف موفق به پیدا کردن آن نشده‌اند. و یا کشف شده و در دست اقدام

است، از اینکه تسلیم شویم او فرار کرده، و این فرار هم مخصوص این امر بوده است، از نظر قضائی قابل قبول نیست.

دلیل دیگر آقای دادستان اقرار صریح باسیار است به اینکه: «برحسب دستور غذای زندانیان در اتاق او بازرسی می‌شود، و بعد تقسیم بین زندانیان می‌شده است». منصفانه قضاوت فرمائید که این اقرار مثبت گناه است، اگر آقای راسخ اظهار نموده که بنابر شکایت زندانیان من در موقع غذا چندروزی بازرسی می‌کردم، چه دلیل بر اثبات امر ادعائی دارد، و چگونه این بیان را دادستان اقرار تلقی می‌نماید.

اگر غذای آن مرحوم را هم مسموم نموده‌اند، در محیط بهداری بوده، و ممکن است گفت قدرت آیرم در آنجا حکومت داشته است و چه ارتباطی با محیط زندان داشته است.

دلیل دیگر آقای دادستان باز اظهار نیکو کار است. آقای دادستان دلیل نداشته‌اند که امر انتسابی به متهمان را اثبات کنند، این است چندین دفعه به گواهی حسین نیکو کار استناد نموده‌اند.

راجع به قسمت احمدی بطوری که قبلاً عرض کردم، دفتر وقایع زندان شماره یک نشان می‌دهد که احمدی با حسین نیکو کار به زندان رفتند است. اگر رفتن احمدی با نیکو کار در روز ششم به زندان گناه بوده، چه شده است حسین نیکو کار نزد آقای بازپرس نیکو کار شده است، و احمدی گناهکار و بازداشت گردیده است. و نیکو کار آزاد و مشغول کار است.

دلیل دیگر آقای دادستان اقرار صریح باسیار راسخ رئیس زندان به اینکه: «قبل از ظهر و بعد از ظهر روز جمعه دهم فروردین، روز فوت سردار اسعد در زندان مشغول انجام وظیفه بوده، لکن از جریان فوت سردار اسعد و معاینه جسد وی و حمل به اداره متوقیات، مسبوق نشده است. که چنین امری کاملاً غیر معقول است که وزیر جنگی در زندان فوت کند، و رئیس زندان که به کلیه امور زندان وارد است و

خود نیز در زندان بوده اطلاع حاصل نکند» مقصود این بوده است، ادعای نامه مفصل خود را نشان دهد. و دلایل بنا به ظاهر ادعای نامه زیاد باشد. در صورتی که دلایل زیاد نیست به اظهارات اشخاص زیاد استناد شده است. يك دليل است چندین دفعه نمایش داده شده است.

راستی به بینیم، در زندان وزیر جنگ فوت کرده است یا يك نفر توقیفی، و مغضوب شاه، چه اگر وزیر جنگ فوت کرده بود، نخست وزیر و سایر وزیران برای تشییع جنازه حاضر می شدند. در صورتی که حاضر نشده اند. پس باید گفت همینکه امر به بازداشت صادر گردید صورتاً او را از همه چیز ساقط نموده اند و زمان فوت آن مرحوم مغضوب شاه بوده است، نه وزیر جنگ. زیرا تمام موجودات نسبت به او بدبین بوده اند. و از طرفی محیط زندان عنوان و لقب و مقام رانمی شناسد. زندانی با نمره وارد می شود و با نمره خارج می شود تبعیض بر نمی دارد. اگر غذای زندانی از منزلش نیاید، همان غذای زندان بین فقیر و غنی تقسیم می گردد. مقررات زندان برای تمام زندانیان مساوی است. زندان عالم دیگری است، با القاب و عنوان سروکاری ندارد. زندان با نمره اشخاص را می شناسد، و زندان آن روز که مرحوم اسعد در او بوده است، با دفتر زندان فاصله زیاد داشته است، و حکومت آن روز برای کسی اقتدار و مقام قائل نبوده، و بلکه این قبیل اشخاص که گرفتار حبس و توقیف می گردیدند، مأمورین از صدر تا ذیل از محیطی که آنها بوده اند، حریم می گرفتند که مبادا روزی به تهمت تردیکی و یا جاسوسی گرفتار گردند. اگر آقای راسخ گفته است از فوت مرحوم اسعد اطلاعی پیدا نکرده ام، مورد اعجاب نیست، زیرا زندانی سیاسی که نزدیک اداره تأمینات بوده است، فوت نموده و اداره سیاسی و ارتش هم با او سروکار داشته اند. او را از زندان برده اند، چنانچه به تحقیقات آقای راسخ مراجعه شود، بخوبی صدق عرض بنده مدلل می گردد بودن نبون آقای راسخ، در روز جمعه دهم تأثیری را در امر ایجاد نمی کند. و مطابق پرونده زندانی و تصدیق

فوت معلوم است، پزشك احمدی در ساعت ۱۰ صبح جمعه ۱۰ فروردین به شهادت دفتر وقایع کشیک زندان شماره يك، به زندان مزبور رفته است، و مطابق تصدیق فوت و گزارش پایور شهر بانی زندان، به زندان بالا فوراً عامری معاون زندان مینوت گزارش به تشکیلات شهر بانی رانوشته و فرستاده است.» چنانکه اگر به صفحات ۶۴ و ۶۵ و ۶۶ و ۶۷ و ۷۰، ۳۱۸ و ۳۱۹ و ۳۲۰ و ۳۲۱ و ۳۲۲ و ۳۲۳ و ۳۲۴ و ۳۳۱ و ۳۳۲ و ۳۳۳ و ۳۳۴ و ۳۳۵ و ۳۸۹ و ۳۹۱ مراجعه فرمایند، بخوبی مدلل می‌گردد آنچه را که آقای راسخ اظهار نموده است، ساده و طبیعی بوده است. زیرا همانطور که اظهار کرده است، بواسطه گذشتن چندین سال از فوت مرحوم اسعد، خاطر ندارم. و اگر وقایعی بوده است از هر حیث و هر جهت در دفاتر ثبت گردیده است و آنچه را که دیگران گفته‌اند، واضح و روشن است. فرمایشی بوده است. و در هر صورت صفحات مورد استناد معرف عمل آقای راسخ است، و نمی‌دانم چگونه با این بیانات کافی و ادله اقماعی، باز آقای باز پرس مشارالیه را رها نکرده است، و قرار اتهام صادر نموده‌اند.

عجب این است. باز پرس در صفحه ۳۹۱ از آقای راسخ سؤال کرده است: «بموجب محتویات پرونده و اقرار صریح خودتان به اینکه در سال ۱۳۱۳ رئیس زندان بوده‌اید، و بنا به اعتراف خودتان به اینکه سردار اسعد بنا بدستور خود شما، به زندان موقت انتقال پیدا کرده، آنها بدستور رئیس تشکیلات نظمیه بوده، و دلیلی برای این قسمت ابراز و اقامه ننموده‌اید.»

چه شد آقای مستنطق با اینکه آقای راسخ چنین اظهاری نکرده است که انتقال مرحوم اسعد بدستور من بوده، و اگر انتقال پیدا کرده، به امر رئیس تشکیلات بوده است. از آقای راسخ برای اثبات این امر دلیل می‌خواهد، در صورتی که اگر صریحاً اقرار می‌نمود که به دستور او به زندان پائین انتقال پیدا کرده است جرمی نبوده است. چه به شهادت پرونده تمام آقایان بختیاری‌ها در زندان پائین توقیف

بوده‌اند، و زندان بالا و پائین امتیازی ندارد. ولی اظهارات دیگران کوچکترین دلیل را نداشته است و بصرف گفتن وحی آسمانی شده. و درباره آقای راسخ مؤثر دانسته‌اند. در صورتی قرائن و امارات و دلایل قویه، در پرونده عمل موجود است که مرحوم سردار اسعد به امر شاه توقیف شده و به دستور آیرم تحت نظر اداره سیاسی و دادرسی ارتش بوده است. انتقال را دلیل می‌خواهد؟

از يك طرف آقای دادستان و یازپرس، مرحوم اسعد را وزیر جنگ می‌دانند، و اظهار می‌کنند عادتاً معقول نیست يك وزیر جنگ در زندان چین و چنان گردد. در صورتیکه بیان کردم محیظ زندان از نظر ورود اشخاص، بدون تشریفات و بدون تبعیض است. مقررات برای هر کس یکسان است، و از طرفی بطوری ایشان را پائین می‌آورند که خیال کرده‌اند يك فرد کوچکی بود که هر کسی بتواند با او هر معامله بخواهد بکند. اینطور نیست، مرحوم اسعد زندانی شاه بود، و به امر شاه توقیف شده است. آیرم و اداره سیاسی و دادرسی ارتش مداخله داشته‌اند، و بهیچوجه زندان مداخله نداشته و کوچکترین دلیلی از طرف بازپرس اقامه نشده است، و آقای راسخ هم نسبت به مرحوم اسعد غرضی نداشته و سوء نیتی نداشته است که بگوئیم با سابقه غرض اقدامی نموده است. بلکه نامه‌های موجوده در پرونده زندانی مهر و محبت راسخ را نسبت به وی مدلل می‌دارد.

با توجه به تمام تحقیقاتی که از آقای راسخ شده، بخوبی محرز است که تمام وقایع آنچه بوده است مأمورین موظف بوده‌اند در دفاتر وقایع زندان ثبت کنند. آنچه ثبت شده صحیح و آنچه را که بگویند و دفاتر نشان ندهد به غرض آلوده و غیر قابل اعتماد شناخته می‌شود. دلیل دیگر آقای دادستان اظهارات مدیر زندان یاور سرتیپ پور است «قضیه مسموم بودن غذا و آب سردار اسعد را به رئیس زندان سرهنگ راسخ اطلاع داده، و مشارالیه توجهی نکرده است. مشارالیه بمثل سایرین، بر خلاف وجدان صحبت کرده، چه، مثل سردار اسعد

مردی که مشهور عصر خود بوده و بنا بر اظهار آقای دادستان همیشه مصدر امور بوده، و به تمام جریان امور کشور آشنا بوده و می دانسته است، اگر عملی بخواهند انجام دهند، قطعاً مدیر زندان مداخله دارد، زیرا آب و غذا از زیر نظر مدیر زندان رد می شود، بنا به این جهات، نمی توانیم قبول کنیم مرحوم اسعد چنین اظهاری را به او نموده باشد و او هم به آقای راسخ گزارش داده باشد، و مشارالیه هم توجهی ننموده باشد. تمام این اظهارات بیاناتی است بی حقیقت و گفته هائی است دروغ. زیرا اولاً غیر معقول بنظر می رسد که مثل مرحوم اسعد به مدیر زندان چنین امری را کند، چه اگر بگوئیم این بیانات راست است، مرحوم اسعد می دانسته که مدیر زندان ممکن است مداخله داشته باشد. لکن رئیس زندان مداخله ندارد، و آن وقت به چنین کسی که در امر مداخله نداشته و آب و غذا به امر مدیر زندان برای مرحوم اسعد فرستاده شده است اطمینان پیدا کرده و چنین اظهاری نموده است. و آقای سرتیپ پور هم بطوری ساده لوح بوده اند که جریان را نمی دانستند، و به راسخ گفته و او هم توجهی نکرده است.

ثانیاً آقای سرتیپ پور برای رفع مسئولیت خود باید قبل از گزارش به راسخ، اظهار مرحوم اسعد را در دفاتر وقایع وارد کند. و پس از گزارش عمل را در دفتر منعکس کند. در صورتی که دفتر وقایع این عمل را نشان نمی دهد. و به اضافه دفتر اداره بهداری که مرحوم اسعد در آن زندانی بوده است، بهیچوجه چنین وقایعی را نشان نمیدهد. بنا بر این ثابت و مسلم است که نقل این بیانات از طرف مشارالیه افسانه ای بیشتر نبوده، و حقیقت ندارد.

استناد دیگر آقای دادستان این است: «با توجه و دقت يك پیش نویس بایگانی در پرونده زندان صادره از ناحیه مأمورین زندان، و دو برگ پروانه دفن و گزارش پزشك احمدی بعنوان رئیس زندان بخوبی معلوم کرده که جوهر کلیه اوراق مزبور یکی بوده، و می رساند گزارش و پروانه دفن را پزشك احمدی در اتاق رئیس زندان نوشته

است».

اگر فرض کنیم قضیه چنین بوده که آقای دادستان و مستنطق بیان کرده‌اند، نوشتن دو برگ پروانه دفن و گزارش پزشک احمدی به‌عنوان رئیس زندان، در اتاق که مثبت گناه نمی‌شود، زیرا بنا بر حکایت پرونده هم چنین نبوده است. اینکه اظهار شده است جوهر یکی است، این هم اشتباه است. بفرض اینکه جوهر هم یکی باشد، تازه دلیل گناه نیست، بعلاوه در تمام ادارات معمول بوده است، زیرا اداره کارپردازی در هر وزارتخانه و اداره لوازم‌التحریر و یا سایر چیزها را یکجا تهیه و به اتاق‌های حوزه کار تقسیم می‌کنند. مثلاً جوهری که در دادگاه جنائی امروز مصرف می‌شود، همان جوهری است که در شعبه ۲ و ۳ و ۴ و ۵ و ۶ و دفاتر مصرف می‌شود. اگر مقرر بوده هر کارمندی افزار کار خود را تهیه کند، ممکن بوده این اعتراض وارد باشد. ولی وقتی که یکجا جوهر را اداره کارپردازی تهیه می‌کرده، و تقسیم می‌کرده است، جوهر کلیه اوراق هم یکی باشد، چه دلیلی است و بعلاوه جوهر آبی از رنگ‌هائی است که مرور زمان در او تاثیر دارد، و زمان و جا، در رنگ مؤثر است. ممکن است يك صفحه کاغذ یا جوهر نوشته شود، و روی پرونده گذاشته‌شود، و یکی در لای بر گهای آن پرونده بایگانی گردد. پس از يك مدت این دو رنگ یکی خود را نشان نخواهد داد. و با این اظهارات استحسانی که گناه ثابت نمی‌شود، در امور جزائی دلیل قطعی و پخته‌تری برای اثبات بزه باید موجود گردد. تا اصل براءت را به گناه منقلب کند. اگر بنا شود با این بیانات و استدلالات غیر موجه گناه ثابت گردد، هیچ کس ایمن نخواهد بود، و همیشه حیثیت و شرافت افراد جامعه در معرض تهدید و خطر است.

دلیل دیگر آقای دادستان این است: «انکار جدی پاسپار راسخ از ملاقات پزشک احمدی در روز جمعه ۱۳۱۰/۱۱/۱۳ - یعنی روز فوت سردار اسعد در زندان، در صورتی که محمد صالحیان با حسین پاسبان خلاف اظهارات او را گواهی نموده، و اضافه کرده از موقعی که پزشک

احمدی به زندان آمد، پاسیار راسخ مشغول کار بوده است، خود دلیل دیگری بر کذب اظهارات وی و ثبوت بزه است». نفهمیدم انکار جدی یعنی چه، از این عبارت معلوم می‌شود که انکار شوخی هم داریم. اگر آقای راسخ انکار جدی نمی‌کرد، و انکار شوخی می‌کرد، آزاد بود. یک جا بنا بر اقرار باز پرس مجرم می‌داند، و یک جا بنا بر انکار جدی گناهکار می‌شناسد. معلوم نیست این استدلال‌ات روی چه پایه و چه میزان است، انکار دلیل اثبات است گناه نیست، اظهارات محمد صالحیان و حسین پاسبان بشرحی که بیان کرده‌ام، و بی‌حقیقتی آنها مسلم است که در خور اعتماد نیست، و هیچ یک از این اظهارات و مستندات مدعی‌العموم کافی برای اثبات اتهام آقای راسخ، نه به تنهایی و نه بطور اجتماع، در اتهام معاونت نمی‌باشد. از این جهت برائت موکلم ثابت است.

اگر با نظر سطحی به ادعای نام‌دادستان توجه شود، تصدیق خواهد شد که کوچکترین دلیل برای اثبات امر معاونت در پرونده وجود داشته، و دارد، و بهمین جهت بایک اظهارات استحضانی و با جملاتی که شایسته ادعای نام‌نویس و فقط برای تحریک و تهییج افکار عامه خالی از تأثیر نمی‌باشد، بشکل دلیل در ادعای نام‌نویس صورت داده شده است. و با تمام این مراتب خود دادستان نتوانسته است منجزاً عقیده پیدا کند که مرحوم اسعد را با آمپول از بین برده‌اند، چنانچه در قسمت اخیر ادعای نام‌نویس عبارت مرقوم داشته‌اند: «دکتر احمدی جلاد زندان با دادن سم با تزریق اثر کسیون، سردار اسعد را مسموم کرده» همین تردید دادستان کافی برای بی‌اعتباری دعوی او است، و نسبت‌های دیگری را که به آقای راسخ داده‌اند، بطور تفصیل و مشروح دفاع کرده‌ام، و دیگر به تکرار نمی‌پردازم. ولی نکته جالبی را که احتیاج به تذکر است، این است: آقای دادستان فوق‌العاده بی‌مهری کرده، نسبت‌هایی را به آقای راسخ داده‌اند، در صورتی که حقیقت چنین نبوده است و به اشتباه رفته‌اند. کشف حقیقت مولود بررسی دقیق است. و می‌بینیم در این مورد

آقای قاضی تحقیق بهیچوجه قدمی برای کشف حقیقت برنداشته‌اند. چه ایشان می‌توانستند با باز کردن قبر مرحوم اسعد مقداری از خاک زیر جسد و قطعه‌ای از کفن که با جسد تماس داشته، و یا مقداری از خاک اطراف جسد بردارند. و نزد کارشناسان فرستاده تا بوسیله اصول علمی تجزیه کرده، و تشخیص دهند که آن مرحوم مسموم شده است یا خیر. و اگر کارشناسی که بتواند این کار را انجام دهد، در ایران نبود، به یکی از کشورهای که وسیله برای تجزیه داشته است، بفرستند. تا بتواند به کشف حقیقت موفق گردد. در امور جزائی مستنطق وظیفه دارد و نباید اقداماتش آمیخته به احساسات باشد. و در این مورد آقای بازپرس گامهای خود را برای پیدا کردن حقیقت برنداشته، و تمام هم خود را به شنیدن اظهارات عده‌ای بنام شهود که آنها هم با جهات گفته شده بکلی برخلاف حقیقت شهادت داده‌اند، مصروف داشته و قدمی برای کشف حقیقت برنداشته‌اند. گفتار من در دفاع از استدلالات استحضانی غیر موجه آقای دادستان به پایان رسید. اینک چند کلمه صحبت‌م روی کلیات پرونده و رسیدن به حقیقت است.

من از آقای خلعتبری تشکر می‌کنم که در روزنامه ستاره شماره ۱۵۰۳ مورخه ۲۲/۲/۱۱ تحت عنوان «شاه بخشید»، شیخ علی‌خان‌ها نمی‌بخشیدند»، ثابت و مدلل نموده‌اند که توقیف پختیاری‌ها به امر شاه بوده است، و گزارشی که از دفتر مخصوص شاهنشاهی رسیده است، شرح و علل توقیف مرحوم اسعد و دخالت آیرم را در عمل نشان داده است، و برای روشن شدن موضوع و اینکه علل توقیف را آقای مدعی العموم موظف بوده‌اند بروند پیدا کنند. و پرونده عمل هم نشان می‌دهد و در ادعای غمض عین فرموده‌اند. و جهت بازداشت را مجهول معرفی کرده‌اند، بخوبی آقای خلعتبری در مقاله مزبور جهت توقیف را به استناد پرونده عمل مرقوم داشته‌اند که عبارت ماخوذه از روزنامه اقرانت می‌نمایم:

«در تاریخ ۷ آذر ماه ۱۳۱۲ تلگراف رمز شاه شماره ۱۲۹۹ در